

درآمدی بر فلسفه تاریخ در نگاه شیعی

این گفتار، مصاحبه ای است که حجت الاسلام والمسلمین میرباقری با گروه فرهنگی-اجتماعی فرهنگستان علوم اسلامی قم انجام داده اند که پیرامون درآمدی بر فلسفه تاریخ شیعی بر اساس اصول اعتقادی و فکری شیعه تبیین می شود. این مصاحبه به قلم شاگردان استاد به شکل مقاله بازنویسی شده است. در این مقاله از مبادی و مبانی فلسفه تاریخ، ارکان فلسفه تاریخ و نیز مرحله پایانی تاریخ، بحث خواهد شد.

1- مبادی فلسفه تاریخ

فلسفه تاریخ، علمی نظری است که به تحلیل و تعلیل تاریخ به مثابه کلیتی فراگیر و منسجم و مبتنی بر روابط قاعده مند می پردازد؛ به گونه ای که نتایج آن، معطوف به کارکردهای عینی است و در آن، سؤالاتی همانند علل پیدایش و تکامل تاریخ، مراحل و مراتب تاریخ، آغاز تاریخ و فرجام آن، نقش خالقیت و ربوبیت الهی و نیز نقش اراده های انسانی در پیدایش و تحولات تاریخی، جبهه بندی و مرزبندی های اصلی و فراگیر درون تاریخ و عوامل و ریشه های آن و... مورد بحث و بررسی قرار گرفته و پاسخ می یابند.

ضرورت فلسفه تاریخ

بر اساس تعریف ارائه شده، وجود یک فلسفه تاریخ صحیح، ضروری است تا بتوانیم حرکت تاریخ و تحولات و درگیری های تاریخی را تبیین کرده و بفهمیم این تحول و تکامل چگونه اتفاق می افتد و چه مراحل باید پشت سر گذاشته شود تا تاریخ به مرحله نهایی و کمال خود برسد؟ پاسخ به این سؤالات از آن جا ضروری است که بتوانیم از طریق آشنایی به وضعیت کنونی و دست رسی به قواعد حاکم بر تاریخ، سیاستی مناسب را برای آینده اتخاذ کنیم.

به دیگر سخن، اگر چه سطحی از عبرت آموزی از تاریخ در سایه تحلیل حوادث تاریخی و شناخت و تحلیل آنها صورت می گیرد، اما تنها در سایه شناخت اصول و قوانین حاکم بر تاریخ، کشف فرآیند حرکت تاریخ و شناخت اهداف و محرک های تاریخ، فرد یا جامعه می تواند به موقف تاریخی خود اشراف پیدا کرده و طرحی برای حرکت آینده خود داشته باشد. بر این اساس در طراحی استراتژی و اهداف توسعه یک جامعه و در مهندسی ابعاد مختلف توسعه اجتماعی، داشتن فلسفه تاریخ خاص، ضرورتی اجتناب ناپذیر است.

دست یابی به فلسفه تاریخ، ضرورتی معرفتی هم دارد؛ یعنی در باب توسعه و تکامل معارف دیگر، اعم از معارف دینی و علوم تخصصی هم چون جامعه شناسی، علوم سیاسی و... فلسفه تاریخ سهم تأثیر بالایی دارد و به طور قطع هر گونه نگاه به فلسفه تاریخ می تواند به عنوان یکی از مبادی (پیش فرض ها)، در فرضیه سازی های علوم مختلف نقش آفرینی نماید. به عنوان مثال در حوزه سیاست بین الملل، تقسیم کشورها به کشورهای «توسعه یافته» و «در حال توسعه» به پذیرش بین المللی رسیده است درحالی که ریشه این تقسیم به نگاه فلسفه تاریخ خاصی بازگشت دارد که ملاک و معیار مفاهیمی هم چون «پیش رفت»، «تکامل» و «توسعه» را در ابزار و تکنولوژی مادی پنداشته و بر این اساس به تقسیم ملل گوناگون می پردازند.

پیشینه فلسفه تاریخ

هرچند علم «فلسفه تاریخ» علمی نوظهور تر از علم «تاریخ» است اما متفکران و صاحب نظران متعددی پا به این عرصه گذاشته و هر یک از نگاه خود به تحلیل و بررسی تاریخ پرداخته اند. از آن جا که بسیاری از این نظریات، فاقد یک تحلیل جامع و کامل از موضوعات مطروحه در فلسفه تاریخ است، نمی توان آنها را مبنای جدیدی در این موضوع به حساب آورد. انبوه اندیشه ها و تئوری های ارائه شده در این موضوع را می توان به دو گرایش اصلی لیبرالیستی و مارکسیستی تقسیم کرد که بر نظریات و تئوری های مطرح در فلسفه تاریخ حاکم گردیده است. به عبارت دیگر، می توان کثرات اندیشه ها و تئوری های موجود را تحت یکی از این دو ایدئولوژی تحلیل کرد.

در دنیای اسلام هرچند آثاری در موضوع فلسفه تاریخ از اندیشمندان و متفکران مسلمان وجود دارد اما هیچ یک را نمی توان نظریه ای جامع در این موضوع دانست و آن را نظر اسلام و مستند به منابع دینی به حساب آورد، بلکه صرفاً به بیان کلیاتی کلامی و نقد مبانی مادی پرداخته اند.

روش شناسی فلسفه تاریخ

تدوین فلسفه تاریخ با دو روش مختلف امکان پذیر است؛ روش نخست، روش عقلی است که تکیه بر خرد و اندیشه دارد و تنها از منطق و استدلال عقلی در فرایند مطالعه و پژوهش بهره می گیرد که نوعاً در کتب فلسفه تاریخ، تنها این روش به عنوان روش تحقیق در تدوین فلسفه تاریخ معرفی می کنند، اگرچه بعضی دیگر علاوه بر بهره برداری از روش نقلی، امکان استفاده از روش استقرایی، تطبیقی و مطالعه تجربی تمدن ها و پدیده های تاریخی را جهت رسیدن به فلسفه تاریخ پیشنهاد می دهند. اما به نظر می رسد به جهت ویژگی خاص موضوعات و مسائل مطرح در فلسفه تاریخ و عدم احاطه ذهن انسان نسبت به وجوه گسترده تاریخ، تنها کسانی می توانند نگاهی جامع به کل تاریخ، قوانین و سنن تاریخی را عرضه کنند که خود حاکم بر تاریخ باشند. هم چنین گرایش ایدئولوژیک هر متفکر در تئوری پردازی او در فلسفه تاریخ تأثیر گذار است که ضروری است به جای سعی در فرار از آن و ادعای بی طرفی، به قاعده مند کردن آن در مبادی علم پرداخت.

بر این اساس، تنها منبع راهگشا در تدوین فلسفه تاریخ بر مبنای دینی، منابع جامع و کامل دین می باشد و بالطبع روش تحقیق بایسته و مطلوب در این منابع، روش اجتهادی است که در حوزه های علمیه مرسوم است، هرچند که کارآمدی و به کارگیری روش اجتهادی موجود - که در استنباط احکام تکلیفی به کار می آید - در استنباط احکام توصیفی - که موضوعات و مسائل مطرح در فلسفه تاریخ از این سنخ می باشند - محل تأمل است و این روش، نیاز به توسعه و تکامل دارد. براساس این نگاه مشخص می گردد که مقید شدن فلسفه تاریخ به قید شیعی، هم از منظر روش و هم از منظر مبانی و مبادی حاکم بر فلسفه تاریخ، قابل توجیه می باشد.

2- مبانی فلسفه تاریخ

نگاه ما به «خلقت» و «انسان» تأثیر مستقیم در تحلیل ما از تاریخ و فلسفه تاریخ دارد. برخی اندیشه‌ها، جریان حرکت تاریخ را صرف نظر از حاکمیت اراده و مشیت خداوند متعال تحلیل می‌کنند که بنا بر نظریه اسلامی مردود است. اندیشه‌های دینی، به ویژه تفکر اسلامی و شیعی، عالم را بر محور حاکمیت حضرت حق بر کل خلقت، تفسیر می‌کنند و همان گونه که همه عالم را ناشی از اراده، مشیت و اوصاف جمال و جلال الهی می‌دانند، معتقدند که آغاز و انجام عالم و تاریخ، سراسر آیات عظمت الهی و مسیر تحقق اراده الهی است. خدای متعال هم خالق کل هستی - از جمله بشریت و جریان تکامل تاریخی - است و هم براساس ربوبیت خود عهده دار سرپرستی و تکامل تاریخ بشری است؛ چنان که قرآن می‌فرماید: «رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» (1) که بر این اساس، ربوبیت الهی عهده دار تکامل و هدایت انسان به سمت کمال است.

از این منظر، این گونه نیست که ماده در حرکت و تکامل جبری خود، به حیات و سپس، به انسان و جامعه انسانی رسیده باشد و تاریخ جلوه‌ای از جلوات ماده و برآمده از ذات ماده تلقی گردد و جبر تاریخی بر حرکت تاریخ حاکم باشد، بلکه این ربوبیت الهی است که در مسیر تکامل، انسان را بر اساس هدفی مشخص آفریده است و او را از بستر جامعه و تاریخ به سوی کمال عبور می‌دهد.

تکاملی بودن سیر حرکت تاریخ

براساس فلسفه تاریخ اسلامی، حرکت عالم رو به سوی کمال است. اگر ما پذیرفتیم که حکمت و ربوبیت حضرت حق بر حرکت تاریخ حاکم است باید بپذیریم که حرکت کل تاریخ باید به سوی تکامل باشد تا با حکمت خدای متعال سازگار بیفتد و لذا نمی‌توان برآیند حرکت کل عالم، حرکت نزولی دانست. این کمال به معنای گسترش عبودیت و توسعه پرستش در تاریخ است.

نظریه فلسفه تاریخ اسلامی همان گونه که به خالقیت و ربوبیت حضرت حق، متکی است به نظریه معاد هم متکی است؛ یعنی حرکت کلی عالم را به سمت قرب به سوی خدای متعال تفسیر می‌کند و معتقد است بازگشت نهایی همه انسان‌ها به سوی خداوند متعال اتفاق می‌افتد هرچند این بازگشت همراه با حوادث متعددی در کل عالم خلقت خواهد بود.

بنابراین، سیر کلی تاریخ رو به کمال بوده و از آن جا که کمال، چیزی جز قرب به سوی خداوند متعال و گسترش عبودیت نیست، حرکت کلی عالم در پایان خود، به توسعه پرستش خداوند متعال و کمال عبودیت و بندگی ختم می‌شود.

سهم تأثیر اراده‌های انسانی در تکامل تاریخ و پیدایش نظام اراده‌ها

انسان یک موجود مجبور به جبر طبیعت یا هر جبر دیگر نیست؛ به گونه‌ای که رفتار او مستند به یک علتی خارج از اختیار و اراده او باشد و اختیار و اراده او در افعالش نقشی نداشته باشد. اراده انسان در حوادث زندگی فردی و اجتماعی و تاریخی او سهم به‌سزایی دارد. این گونه نیست که یک نظام علی و معلولی جبری بر رفتار و حرکت

انسان ها و سیر حرکتی تاریخ بشر حاکم باشد. به عبارت دیگر، حرکت انسان و تاریخ یک رفتار تخلف ناپذیر نیست بلکه انسان ها در سرنوشت حرکت اجتماعی و مسیر تاریخی خود تأثیرگذار بوده و ایفای نقش می کنند.

هرچند اراده و اختیار تمام افراد انسان در مسیر تاریخ تأثیرگذار است اما سهم تأثیر این اراده ها یک سان نمی باشد. بعضی از اراده ها، اراده های محوری در کل تاریخ هستند؛ یعنی کل حرکت تاریخ تحت تأثیر آنها واقع می شود و برخی دیگر هم نقش بسیار محدودی دارند؛ به عنوان مثال انبیاء اولوالعزم (ع) از یک سو و فراعنه تاریخ از سوی دیگر، انسان هایی هستند که اراده آنها تأثیر گذار بر جریان تاریخ است. دسته دیگری از اراده ها هرچند بر سرنوشت تاریخی تأثیرگذار نبوده اما در مقیاس اجتماعی، در پدید آوردن و یا سرنگونی یک جامعه سهم به سزایی ایفا می کنند. آحاد انسانی نیز «به نسبت» در فرایند جامعه و تاریخ و سیر تکاملی آن حضور دارند؛ یعنی نقش انسان های دیگر صفر نیستو مثل سنگ و چوب بی اراده نیستند. براین اساس، می توان اراده های انسانی را از حیث تأثیرگذاری آنها به سه سطح «فردی، اجتماعی و تاریخی» تقسیم نمود.

پیدایش «جامعه و تاریخ» بر محور «اولیای اجتماعی و تاریخی»»

در هر برهه ای از تاریخ هنگامی که اراده های انسانی در سطوح مختلف به هم گره می خورند، «نظام اراده ها» شکل می گیرد و «جامعه» پدید می آید. محور این نظام اراده های اجتماعی، متعلق به «ولی اجتماعی» است که دیگر اراده ها، در هم آهنگی و تناسب با او جایگاه و منزلت می یابند. در واقع، عامل انسجام و هم آهنگی این نظام، اراده محوری جامعه است که متعلق به ولی اجتماعی است. ولی اجتماعی، انسانی است که ظرفیت مدیریت اجتماعی اراده ها را داشته باشد و بتواند با اشتداد خود در موضوع هم آهنگی، اراده های دیگر را سوی خود جلب کرده و آنها را سرپرستی کند. از آن جا که این کار، نوعی ولایت در سطح اجتماعی است او را «ولی اجتماعی» می نامیم. اراده های اجتماعی، که با محوریت ولی اجتماعی به یک «کل واحد» و «نظام» تبدیل شده است، منشاء ایجاد روابط و آثار جدیدی هستند که قبل از آن، ناممکن بوده است؛ از این رو، جامعه هویتی مستقل از هویت افراد خود دارد. این بدان معنا نیست که افراد انسانی به عنوان عناصر این نظام، در وحدت جامعه منحل گشته و هویت خود را از دست می دهند و صرفاً عناصری اعتباری محسوب می شوند، بلکه همان گونه که از مفهوم «نظام» بر می آید، افراد انسانی - به عنوان کثرات و عناصر نظام- و هویت مستقل جامعه که عامل وحدت نظام است، هر دو حقیقی بوده و «کل ترکیبی» را به وجود می آورند. به عبارت دیگر، هم وحدت حقیقی است و هم کثرت و این دو در تعامل و تقوم با یک دیگر جامعه را شکل می دهند.

همین احکام در مورد تاریخ نیز صادق است؛ یعنی جوامع مختلف در گستره تاریخ، یک واحد بزرگ تاریخی را شکل داده و به خانواده ای مبدل می گردد که هریک از آن جوامع، عضو آن خواهد بود. هر یک از این جوامع نیز در سرنوشت تاریخ سهم داشته و دارای ارتباط حقیقی با یک دیگر می باشند. پس، مجموعه «انسان ها»، «جامعه» را تشکیل می دهد و از مجموعه جوامع، «تاریخ» پدید می آید.

3- ارکان فلسفه تاریخ شیعی

بر مبنای مکتب اسلامی موضع گیری ارادی انسان در برابر دو جریان ولایت حق و باطل قرار دارد. همواره اراده انسان یا به ولایت حق پیوند می خورد و یا به جبهه باطل تعلق می گیرد. اراده های انسانی هنگامی که یک جامعه را تشکیل می دهند، محور نظام اراده ها، یا در جهت حق پیش می رود و یا جهت گیری باطل دارد و دیگر اراده های اجتماعی نیز با تولی به ولی اجتماعی، در حقیقت، مجرای جهت حق یا باطل خواهند بود. جوامع در طول تاریخ نیز هنگامی که به صورت نظام واحد گرد هم می آیند، محور هم آهنگی آنها از دو جهت حق و یا باطل خارج نیست؛ این رو، دو قطب و نظام تاریخی حق و باطل، یکی بر محور انبیاء و اوصیاء الهی (ع) و دیگری بر محور طواغیت، فراعنه و مستکبرین تاریخ شکل می گیرد. یکی در جهت توسعه پرستش عمل می کند و بندگی خدای متعال را در عالم پیش می برد و دیگری سعی در توسعه دنیاپرستی و نفس پرستی و استکبار بر خدای متعال دارد.

وجود سه سطح پرستش «فردی، اجتماعی و تاریخی» در دو جهت حق و باطل

پرستش انسان ها به سه صورت «فردی، اجتماعی و تاریخی» صورت می گیرد. گاهی انسان در خلوت خود و جدای از جامعه نسبت به خدای متعال موضع می گیرد و فعلی را انجام می دهد که این عبادت «فردی» خواهد بود. هم چنین انسان ها برای رسیدن به مصالح و منافع متقابل، اجتماع مدنی را پدید می آورند و همکاری و تعاون مشترک، حول یک محور شکل می گیرد که این همکاری و تعاون، یا بر محور بندگی و عبودیت خدای متعال است و یا بر محور عصیان و استکبار علیه خداوند.

خاصیت طاعت جمعی این است که همه در ثواب هم دیگر شریک هستند. هم چنین اگر معصیت جمعی هم محقق شود همه در گناه هم دیگر شریک هستند؛ چون یک دیگر را یاری کرده و بر آن کار تعاون کرده اند. در یک سازمان، فعل فرد مکمل و مؤثر در همه فعل کل است، هم چنان که از فعل کل، تأثیر می پذیرد.

همان گونه که پیش از این گفته شد جوامع مختلف در طول تاریخ به صورت جزایز مستقل و منفک از یک دیگر قرار نگرفته اند بلکه حول یک مدار و به سمت و سوی خاصی حرکت می کنند، برآیند حرکت جوامع نیز یا در جهت پرستش خدای متعال است و یا در جهت طغیان و عصیان سیر می کند که در این صورت، طاعت و معصیت جمعی در تاریخ پدید می آید. نتیجه این طاعت و معصیت تاریخی این خواهد بود که به نسبت فعل و تأثیر آن، در آن عبادت و یا معصیت شریک خواهد شد. به عنوان مثال، در یک شرکت سهامی، کسی که ده هزار سهم دارد و کسی که یک سهم داشته باشد، هر دو در کل کارخانه به نسبت شریک هستند. نمی توان گفت قسمتی از این کارخانه متعلق به اوست و بقیه کارخانه تعلق به او ندارد بلکه هر کجا از این کارخانه عظیم را که دست بگذاریم فرد به نسبت سهم خود در آن شریک است. بنابراین، کسی که در عبادت در مقیاس تاریخی شرکت می کند در عبادت کل شریک است که البته این مشارکت حقیقی است و نه قراردادی. اگر شخصی یک سهم در ساخت یک مسجد داشته باشد در کل مسجد شریک است و در همه عبادت های آن جا شریک می باشد و هم چنین اگر

شخصی در ساخت یک میکده به اندازه یک سهم سرمایه گذاری کند، در کل معصیت ها به نسبتی شریک است. البته تأثیرها به نسبت سهم ها متفاوت است.

بر این مبنا، اراده تمام انبیاء و اولیاء (ع) در فعالیت تاریخی جبهه حق حضور دارد و وقتی انسان اراده خود را با اراده این حضرات معصومین (ع) گره بزند، در کل دستگاه جبهه حق مشارکت می کند. به عنوان نمونه، عاشورا یک واقعه تاریخی است که انسان مؤمن می تواند با توفیر نیت در آن عبادت تاریخی حضور یابد؛ «یا لیتنا کنا معک فنغوز فوزاً عظیماً.»

وجود نزاع و درگیری بین دو جبهه حق و باطل

هر یک از این دو جبهه «حق» و «باطل» در حرکت خود به دنبال گسترش و توسعه خویش هستند و به همین دلیل در طول تاریخ درگیر می شوند. اصلی ترین تعارضی که در تاریخ وجود دارد، تعارض ایمان و کفر و عبودیت و استکبار است، البته این مطلب بدین معنا نیست که در درون خود جریان کفر و استکبار و شیطنت، درگیری رخ نمی دهد، بلکه خود این جریان هم ممکن است بر سر پرستش دنیا، استعلا و سیطره طلبی، با یک دیگر درگیر شوند؛ به فرموده قرآن: «تحسبهم جميعاً و قلوبهم شتى» (2) جبهه کفر و استکبار، تشتت در قلوب دارند و از این رو، بسیاری از درگیری هایی که در عالم اتفاق می افتد به اردوگاه های درونی جبهه کفر و استکبار بر می گردد، لکن اصلی ترین درگیری که در عالم وجود دارد و حرکت کلی تاریخ را شکل می دهد، درگیری «حق و باطل» و «کفر و ایمان» است.

باید توجه داشت که درگیری جبهه حق و باطل صرفاً درگیری سطحی و ظاهری نیست. گاهی ما جنگ ها را در همان جلوه ظاهری اش خلاصه می کنیم؛ مثلاً وقتی به روز عاشورا نگاه می کنیم، جنگی که می بینیم جنگ شمشیرها و نیزه ها و تیرها، و نبرد پیکرها و بدن هاست؛ سر و دست ها جدا می شوند، تیرها و نیزه ها کار می کنند، اما حقیقت این است که در پشت این جهاد - که جهاد اصغر است - جهاد اکبری وجود دارد که در آن، نیات، تمایلات و اراده ها و شهوات و عبودیت ها با هم درگیرند. اگر خوب نگاه شود، در آن جا ارواح با یک دیگر می جنگند؛ یک جبهه به رهبری ابلیس است که همه شهوات، شبهات، غضب ها و همه اوصاف رذیله را صف آرایی کرده و شعله آتشی برافروخته است؛ و طرف دیگر هم روح مطهر سیدالشهداء (ع) است که جبهه دیگر را رهبری می کند. این روح، عین عبودیت و خضوع و مظهر همه صفات حمیده است و جبهه ای که فراهم کرده است نیز به گونه ای تربیت شده اند که مظهر صفات کمال اند. در واقع جنگ بین این صفات حمیده و رذیله و میان عبودیت و استکبار اتفاق می افتد.

پس، هر دو جبهه حق و باطل بر سر طاعت و بندگی و عصیان مبارزه می کنند. اساس جنگ بر پذیرش و یا عصیان در مقابل ولایت الهیه در تاریخ است، نه این که جنگ بر سر آب و غذا و لباس باشد. منشأ درگیری و جنگ، نه شهوت مادی است که سرمایه داری و لیبرال دموکراسی می گوید نه غضب مادی است، بلکه موتور تکامل تاریخ،

عشق به خدا با محوریت انبیاء و اولیاء الهی(ع) می باشد. بنابراین، پذیرش و یا اعراض از ولایت الهیه، اساس جنگ و درگیری در تاریخ محسوب می شود.

البته اصل این درگیری و نزاع برای این است که مؤمنین رشد کنند. امداد جبهه کفر به خاطر این است که مومنین در این درگیری و بر اثر فشار بیرونی رشد و ارتقاء کنند. البته کفار متناسب با رشد ایمان در جبهه حق امداد می شوند تا جبهه ایمان شکسته نشود. «وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُوتِيَهُمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَ مَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ» (3) اگر این گونه نبود خدا بیش تر از اینها به آنها امداد می کرد تا در کفر خودشان غرق شوند. در واقع، چون اعطای به آن طرف، ممکن است ایمان جبهه مومنین را از بین ببرد فقط تا این مقدار به آنها امداد شده است.

بنابر آن چه ذکر شد دو جریان حق و باطل بر کل حرکت ها و وقایع تاریخ حاکمیت دارد که البته جبهه باطل در درون خود به دو جریان «کفر» و «نفاق» تقسیم می شود. جریان کفر و الحاد با تکیه بر مبانی مادی و حسی منکر معارف الهی می شود در حالی که جریان نفاق در پوسته ظاهری برخی مناسک شرعی، از حقیقت دین که همان ولایت است، باز مانده و به حقانیت خود تظاهر می کند.

پیدایش و امتداد نظام ولایت تاریخی باطل بر محور اولیای طاغوت

دستگاه باطل همواره در بستر تاریخ پیچیده تر شده و با شرح صدر در کفر یافته و ارتقاء می یابد. به عنوان مثال، اخلاق مبتنی بر لیبرال دموکراسی کنونی بسیار پیچیده تر از اخلاق فراعنه عهد باستان است. هر دو دستگاه حق و باطل بر محور ولی تاریخی خود شرح صدر پیدا کرده و امتداد در جهت پیدا می کنند. تعلقات اولیاء تاریخی دستگاه کفر نیز تعلقات تاریخی بوده و با مرگ آنها به اتمام نمی رسد؛ یعنی ابلیس می تواند اراده های شیطانی را در طول تاریخ در جهت استکبار به هم آهنگی برساند و لذا کفر نیز پیوسته پیچیده تر خواهد شد.

ولایت باطل سکه ای دو رو است؛ یک روی آن، دعوت به شهوات است و از این طریق، مردم را جذب می کند و روی دیگر آن، جنگ، خشونت، درگیری، استثمار، استعمار و دیگران را به نفع خود مصادره کردن است. ولایت باطل به دنبال دنیا است و دنیا محدود است و همین محدودیت دنیا عامل نزاع و درگیری می گردد؛ به عنوان مثال، اگر دو نفر آدم گرسنه بر سر یک لقمه نان قرار بگیرند طبیعی است که نزاع پیدا می شود. وقتی نظام باطل همه انسان ها را به دنیا دعوت می کند و همه را با دنیا تحریک می نماید، چگونه رابطه ها با هم محبت آمیز باشد؟ اگر هدف انسان، دنیا شد، چرا دیگری را پلکان منافع خود قرار ندهد؟ آن چیزی است که در دنیای کفر اتفاق می افتد، همین امر است.

از تبعات دیگر دعوت به دنیا، سلطه طاغوت است. مدعیان باطل در دعوت مردم به خود ادعا می کنند که انبیاء نفی آزادی کرده اند اما ما آزادی و رفاه را برای شما به ارمغان می آوریم! در حالی که روی دیگر سکه را پنهان می کنند، لذا مردم فریب خورده، اطراف آنها جمع می شوند. ائمه اطهار(ع) برای این که چهره ظاهری ولایت باطل برداشته شده و آن روی سکه را نشان دهند خودشان خطر می پذیرند، دعوت به ولایت الهیه می کنند و پای این

دعوت می ایستند تا طرف مقابل عقب نشینی کند یا اگر عقب نشینی نکرد درگیر شود و روی دوم سکه طاغوت که همان جنگ، درگیری و خشونت است آشکار گردد؛ مثلاً بنی امیه مردم را به حسب ظاهر به شهوات، خوشی ها و لذت ها دعوت می کردند اما باطن کار همان خشونت و جنایت در روز عاشورا است. طواغیت به جای این که آگاهی مردم را بالاتر ببرند، سطح آگاهی آنها را پائین می آورند و نیز توهم و تخیل انسان را در حد شهواتش تحقیر می کنند. انسانی که شهوت شکم و دهان را می خواهد، به دنیا عشق می ورزد، نمی خواهد دنیا را از دست بدهد؛ به عبارت دیگر، عشقش در دنیا خلاصه می شود، چنین کسی تابع فرعون می شود. این آدم خفیف و ذلیل به محض این که از دنیا فراتر رود و یک پله بیرون بیاید می گوید: «أَمَّا بَرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى» (4) اگر او را با دنیا تهدید کنند خواهد گفت: «فَأَقْضِ مَا أَتَتْ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا» (5) چنین شخصی بیش از دنیا را می فهمد و ایمان به آخرت و عالم غیب را طلب می کند، در این صورت، فرعون چگونه می خواهد او را اسیر کند و به طاعت و بندگی خود درآورد؟

پیدایش و امتداد نظام ولایت تاریخی حق بر محور اولیای الهی

جریان ولایت الهیه در زندگی جامعه بشری مهم ترین عامل در شکل گیری تاریخ است. نقش انسان ها در این تحلیل نقش تولی به ولایت الهی است و آن چه تحقق پیدا می کند برآیند تولی و ولایت است. یعنی از یک سو، ولایت الهی در اراده های افراد جامعه جریان پیدا می کند و از سوی دیگر، جامعه متولی به ولایت الهی می شود و متناسب با این تولی سرپرستی می شوند.

در جبهه حق، انبیاء و اولیای الهی وجود دارند که محور حق در طول تاریخ اند و باقی اراده ها به اشتداد و قوت این اراده هاست که در مسیر بندگی خدای متعال قرار می گیرند. محور این انبیا و اولیای الهی، وجود نورانی و مقدس نبی اکرم (ص) و اهل بیت عصمت و طهارت (ع) هستند که براساس معارف شیعی محور بندگی و پرستش در کل تاریخ به شمار می روند.

هم چنین اساس و منشاء همه خوبی ها و خیر و برکات در عالم حضرات معصومین (ع) می باشند؛ «نحن اصل کل خیر و من فروعنا کل بر» (6) «ان ذکر الخیر کنتم اوله و اصله و فرعه و معدنه و مأواه و منتهاه» (7) یعنی اهل بیت (ع) اساس و بنای کل خیر هستند و همه خوبی ها در تاریخ به آنها بر می گردد و از فروع آنهاست.

شدت در عبودیت و تحمل ابتلائات الهی، عامل محوریت ائمه اطهار(ع)

ائمه معصومین (ع) در پذیرش ولایت الهیه مقدم بر همه بوده اند؛ روایات ذیل این آیه شریفه: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا» (8) بیان گر این است که وقتی خدای متعال فرمود: (الست بر بکم) و ربوبیت خود را عرضه کرد اول کسی که جواب داد نبی اکرم اسلام (ص) و بعد اهل بیت (ع) بودند که تسلیم شدند و اجابت کردند، سپس خدای متعال آنها را محور قرار داد و به ملائکش فرمود شاهد باشید ولایت آنها را بر همه عالم جاری کردم. از آن جا که آنها نسبت به ولایت الهیه تسلیم مطلق بودند، مقام خلافت مطلقه پیدا کردند. بنابراین، جریان ولایت الهیه در جامعه انسانی از طریق خلفای الهی در

عالم جاری می شود. بر این اساس ائمه (ع) محور حرکت تاریخ می شوند. حتی انبیاء گذشته و امام آنها نیز بر محور حضرات معصومین (ع) عمل می کردند.

در این جا فقط به یک روایت اشاره می کنیم. در مقدمه تفسیر صافی این روایت از علل الشرایع نقل شده است (9) که مفضل از امام صادق (ع) سؤال کرد معنای این روایت چیست؟ «علی قاسم الجنة و النار»؛ حضرت در پاسخ فرمودند: «لأن حبه إيمان و بغضه كفر»؛ حب امیرالمومنین (ع) ایمان و بغض او کفر است، بهشت متعلق به مؤمنین و جهنم هم متعلق به کفار است. بنابراین حب و بغض حضرت امیر(ع) بهشت و جهنم است.

بنابراین، ولایت ائمه (ع) بر همه تاریخ سریان و جریان داشته و دارد؛ چراکه خودشان در پذیرش ولایت الهیه بر همه سبقت داشتند و تسلیم مطلق حضرت حق تبارک و تعالی بودند و به خاطر همین در نظام خلقت محور جریان ولایت الهیه قرار گرفته و مقام خلافت پیدا کردند.

نکته مهم دیگر این که در درگیری جبهه حق و باطل اولیای الهی از طریق تحمل بلاء و ابتلائات، باطل بودن جبهه مقابل را نشان می دهند و این ابتلائات عامل ترفیع درجه آنها گردیده است. وقتی ظلم و ستم غالب است، کسی مثل حضرت سید الشهداء (ع) هم چگونه به مردم بفهماند که این ولایت باطل است و دنبال آن نروید؟ او با محور منکر مقابله می کند. کودک و همسر، و پیر و جوان را با خود می آورد و تا آخرین لحظه می ایستد و مقاومت می کند. دشمنان هم مقابل او می ایستند و سنگین ترین ستم ها را بر او وارد می آورند؛ یعنی عقب نشینی نمی کنند و مجبور می شوند به میدانی وارد شوند که تمام هویت آنها را به خطر می اندازد و آبرویشان را می ریزد. در حقیقت آن روی سکه را نشان می دهند. امام حسین (ع) به همه عالم، باطن سیاه بنی امیه را نشان دادند.

ائمه معصومین(ع) با تحمل بلاء مسیر هدایت تاریخی را ایجاد می کنند تا تحیر و جهالت را از بین ببرند. آنها بلا و سختی را تحمل می کنند تا مردم بفهمند که این جا دروغ می گویند. همان کسانی که که مدعی خلافت هستند، وقتی لازم بدانند در خانه فاطمه زهرا (س) را هم آتش می زنند. فاطمه(س) مقابل یک جبهه تاریخی یک تنه می ایستد و از ولی الهی دفاع کند. مدعیان که خلیفه الهی نیستند، دنبال ولایت الهی هم در عالم نیستند، بلکه دنبال اعمال ولایت خود بوده و می خواهند تاریخ را به طرف خود بکشند و می خواهند بشریت را به استعمار خود در آورند. این جا حتی به جایی می رسند که از شهواتی مثل شهوت خوردن و خواب و ... می گذرند تا به شهوت تاریخی جاه و مقام برسند. در این صورت، ولی الهی مثل شمع می سوزد، تا چشم مؤمن را روشن کند و مصباح هدایت گردد. خود در مقابل باطل می ایستد تا فتنه ها و شبهات را دفع کند. به بیان دیگر، یک طرف سکه این است که حبیب رسول خدا (س) را بین در و دیوار می گذارند اما طرف دیگر سکه، رو شدن دست خلافت است؛ لذا از حضرت زهرا(س) به نور آسمان ها و زمین تعبیر شده است؛ ظلمت خلافت مدعیان را از بین می برد. این گونه هدایت تاریخ، با بلای اولیاء خدا به سمت نهایی خودش پیش می رود؛ یعنی محور هدایت خداوند بلای اولیاء خداست.

نقش انسان ها در این سیر با «تولی» و «موضع گیری» نسبت به ائمه اطهار(ع)

بنابراین، جریان تولی و ولایت است که مسیر کمال انسان و تاریخ را تعریف می کند. انسان می تواند در پاره ای از شئون حیات خود ولایت الهیه را بپذیرد در پاره ای دیگر نپذیرد و زیر بار ولایت الهیه نرود. این آزادی و اختیار به انسان داده شده است، مجبور نیست که در مقابل ولایت الهیه تسلیم محض باشد بلکه می تواند تخلف کند. ایمان و شرک از اخلاص تا کفر درجاتی دارد. انسان یک طیفی از اراده ها دارد که بر اساس این طیف از اراده ها موضع گیری انسان نسبت به ولایت الهی متفاوت است.

در روایات متعدد با مضامین مختلف آمده که اگر کسی ولایت امیرالمؤمنین (ع) را قبول نکند، همه عمرش را هم اطاعت کند سودی ندارد و اگر کسی ولایت امیرالمؤمنین (ع) را واقعاً قبول کرد اگر عصیان هم کرد این معصیت، قابل مغفرت است. این بدین معناست که انسان در محوری ترین اراده و فعلش می بایست تسلیم خدای متعال باشد و آن این است که اصل ولایت الهی و خلافت الهی را بپذیرد. ولی گاهی در بعضی تصمیم گیری های جزئی معصیت می کند و یا جایی از اعتقادات و یا اخلاق او فاسد است. در نقطه مقابل، انسانی است که در محوری ترین تصمیم خود تسلیم ولی خدا نمی شود اما می گوید هر قدر نماز بخوانید می خوانم! هر قدر روزه بخوانید می گیرم! این شخص در محوری ترین عمل و تصمیم خود باطل عمل می کند.

نظام افعال انسان مثل یک لشکر است؛ اگر یکی از افعال او که در جایگاه فرماندهی قرار دارد، فاسد باشد، گرچه بعضی افعال دیگر هم متناسب با بندگی خدا باشد، دیگر سودی نخواهد داشت؛ چرا که محوری ترین فعل و اصلی ترین تصمیم او بر محور کفر است. اما آن کسی که محوری ترین کار و اساسی ترین تصمیم او درست است اما افعالی از وی در مراتب پایین تر خراب باشد، قابل مغفرت خواهد بود.

ذیل آیه «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» (10) در روایتی آمده است که ابن ابی یعفور به امام صادق (ع) عرض کرد: من با مردم برخورد دارم؛ خیلی از آنها متولی به شما نیستند اما اهل صدق و وفا و صمیمیت هستند، و از سوی دیگر گاهی، با شیعیان شما مواجه می شوم که این خصلت های خوب را ندارند. ابن ابی یعفور نقل می کند که حضرت نگاهی همراه با ناراحتی به من کردند و فرمودند: «لَا دِينَ لِمَنْ دَانَ لِلَّهِ بَوْلَايَةٍ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَلَا عَتَبَ عَلَيَّ مَنْ دَانَ بَوْلَايَةٍ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ»، کسی که دنبال اما جائری که از طرف خدا نیست می رود دین ندارد، هم چنین بر کسی که دنبال امام از طرف خدا می رود سرزنشی نیست. (11)

در واقع، نماز خواندن سخت است ولی سخت تر از آن، تسلیم امر خدا بودن است. شیطان شش هزار سال سجده کرد، ولی یک لحظه تسلیم امر خدا نشد. اگر انسان در امتحان ولایت قبول شد، فروغش قابل اغماض است و اگر در این قسمت مردود شد به کلی مردود شده است. به بیان دیگر، کسی که حق را قبول دارد و اقامه حق می کند، قلب او - که فرمانده لشکر وجودی انسان است - پشت سر امیرالمؤمنین (ع) قرار دارد، اما کسی که در محوری ترین تصمیم، خود را به شیطان سپرده است، اعمال به ظاهر صالح او دیگر نمی تواند خلأ این سرکشی بزرگ را پر کند.

غلبه دائمی جبهه حق بر جبهه باطل و سیطره کامل جبهه حق در پایان تاریخ

نکته دیگر این که محور کل در دو جبهه حق و باطل دارای موازنه یک سان نیستند، بلکه در کل عالم خلقت و تاریخ حتماً محور کل در جبهه عبودیت بر محور کل در جبهه باطل غلبه دارد؛ گرچه ممکن است نزاع طولانی بین این دو اتفاق بیفتد. به تعبیر دیگر، سجود و عبودیت نبی اکرم(ص) و اهل بیت عصمت و طهارت (ع) بر شیطنت شیاطین غلبه می کند و در مرحله بعد سجود انبیاء بر شیطنت طواغیت و شیاطین انس و جن غالب می شود و بدین ترتیب، حرکت کل به سمت غلبه عبودیت پیش می رود. ظهور این موضوع در عالم دنیا غلبه تمدن الهی بر تمدن مادی است. وقتی اراده های انسانی در هم تنیده می شود، نظام پیدا کرده و شکل تاریخی به خود می گیرد و ابعاد مختلف حیات اجتماعی انسان، از سیاست، فرهنگ و اقتصاد را شکل می دهد و هم آهنگ می کند و سپس در طبیعت جاری می شود و فاعل های مسخر را هم آغوش و هم آهنگ، همراه و هم جهت با خود می کند و صبغه خاص اراده خویش را به آنها می دهد. در نتیجه، تمدن ساخته می شود. بنابراین، در طول تاریخ دو تمدن پدید می آید: یکی تمدن های استکباری و دیگری تمدن هایی که بر مبنای ایمان و عبودیت اند. البته در بین آنها طیفی از التقاط هم وجود دارد و در پایان هم آن چه ظهور می کند تمدن الهی بر محور عبودیت و ولایت ولی الله الاعظم (ع) است. پس در پایان دنیا هم غلبه با عبودیت است و در کل خلقت هم حرکت عالم بر محور ولایت نبی اکرم(ص) و امیرمؤمنان و اهل بیت عصمت و طهارت (ع) شکل می گیرد، نه بر محور ولایت ابلیس.

بنابراین، حرکت کلی تاریخ، مثبت است و حرکت مرحله ای تاریخ را هم به این معنا می توان مثبت بدانیم؛ یعنی در مقابل این شیطنت، عبودیتی در جبهه ولی خدا اتفاق می افتد که بر آن غلبه دارد؛ مثلاً در همان لحظه ای که مدعیان خلافت وارد میدان شده و مشغول معصیت عظیم هستند یک عبودیت و اخلاص و سجودی هم از امیر مؤمنان (ع) در حال انجام است که مبدأ نورانیت همه ملک و ملکوت می باشد. این سجده بر آن معصیت غالب است؛ و لو آن که در جلوه دنیایی چنین پنداشته شود که آن معصیت غلبه می کند. اگر سجده امیرالمؤمنین(ع) در همان لحظه غالب نبود، شکست قطعی حق روی می داد. اگر خودمان را محور کل نبینیم بلکه اساس درگیری را میان ولی خدا و اولیای طاغوت ببینیم، حتماً جبهه حق در همه لحظات پیروز است و در متن خلقت نیز تکامل واقع می شود.

بنابراین، اراده های منفی در نهایت در اراده های مثبت منحل می شوند؛ یعنی حرکت منفی آنها در پایان، به اشتداد قرب جبهه حق منجر می شود و به این صورت در کل تاریخ منحل می گردد. به عنوان مثال، جبهه باطل در برابر سیدالشهدا (ع) صف آرای می کند، شیطنت و گناه را در نقطه اوج خود انجام می دهد، ولی این شیطنت در جبهه باطل منتهی به ظهور یک عبودیت بالاتر در جبهه حق شده است. بنابراین، برآیند این درگیری در نهایت به نفع جبهه حق ختم می شود. از این منظر، ولی حق، همه اراده ها را در جبهه حق منحل کرده و برآیند کل را به نفع ولایت الهی رقم می زند.

تعریف مراحل تکامل تاریخ به مراتب «قرب به خدا» و «ظهور ولایت الهی»»

یکی از مهم ترین مفاهیمی که در فلسفه تاریخ از آن بحث می شود مفهوم «تکامل» است. این که ملاک و معیار تکامل چیست؟ مراحل تکامل کدامند؟ و.. از جمله سوالاتی است که در هر نظریه فلسفه تاریخی می بایست پاسخ

داده شود. همان گونه که روشن است پاسخ گویی به این سؤالات همواره با تکیه بر جهان بینی و ایدئولوژی خاصی صورت می گیرد. هم چنین تا به حال تبیین مفهوم تکامل و مراحل آن بر تکیه بر مکتب اسلامی به صورت منقح صورت نگرفته است. در این قسمت، سعی در بررسی و نقد فلسفه تاریخ مادی و ارائه نظریه مختار داریم.

مارکسیسم از مکاتبی است که فلسفه تاریخ خود را ارائه کرد. مارکسیسم منطقی به نام دیالکتیک داشت که بر اساس آن کل حرکت عالم را تحیل می کردند. بر مبنای منطق دیالکتیک یک فلسفه مادی را بنام ماتریالیسم فلسفی طراحی کردند که تحول و تکامل جهانی و تاریخ بشر را بر اساس اصالت ماده و بر مبنای آن نگاه منطقی و فلسفی خودشان تحلیل می کردند. بر اساس این نگاه اصل، ماده است و همه این تکاملی که در عالم واقع می شود برآمده از همین ماده می باشد، لذا قائل اند که خصلت های نامتناهی که در درون ماده است بر اساس یک تضادی تدریجاً ظهور و بروز پیدا می کند. ماده در تکامل خودش به حیات، و حیات در تکامل خودش به انسان می رسد، و با انسان، جامعه و تاریخ شکل می گیرد. جامعه و تاریخ مراحل را پشت سر می گذارد. بر اساس این نگاه، تاریخ مراحل را پشت سر گذاشته که مالکیت وجود نداشته است و هر کسی کار می کرد به اندازه نیاز خودش تولید و مصرف می کرده است، تدریجاً با پیدایش ابزار تولید پیچیده، ارزش افزوده پدید آمد که انسان بر اساس آن می تواند بیش از نیاز خود تولید کند چرا که نیروی آن، در ابزار ضرب شده است. در این صورت مالکیت فردی شکل گرفت و از همین جا نظام برده داری در جامعه پیدا شد. به عبارت دیگر، روابط اجتماعی به تبع روابط تولیدی تغییر کرد، طبیعتاً مالکیت فردی و بعد از آن برده داری به وجود آمد. با تکامل ابزار تولیدی مناسبات اقتصادی بر روی مالکیت زمین ها متحول شده و نظام فئودالیت به شکل گرفت. در ادامه نیز مناسبات اجتماعی تحول یافته و جامعه وارد مرحله جدیدی شد، تا رسید به مرحله کارخانه های متمرکز و پیدایش نظام سرمایه داری که این هم با تضاد و درگیری طبقاتی و پیروزی طبقه برتر پشت سر گذاشته می شود و به دوره نهایی تاریخ می رسد. در دوره نهایی تاریخ که غلبه طبقه کارگری است، دوباره مالکیت فردی القاء می شود. دین و دولت از بین رفته و یک جامعه اشتراکی پیدا می شود که همه در آن به صورت اشتراکی زندگی می کنند.

این یک نگاه فلسفه تاریخی است که کل تاریخ را به شکل یک منظومه واحد و پیوسته می بیند که از یک نقطه ای آغاز و به نقطه ای هم ختم می شود، حرکت را تحلیل می کند و از این تحلیل در نشان دادن وضعیت کنونی جامعه و این که ما در چه وضعیتی هستیم، چه موضع گیری باید بکنیم و چه سیاستی را باید تعقیب نماییم، بهره می جوید. آنها سیاست گذاری برای حرکت انقلابی اقشار جامعه را از طریق همین فلسفه تاریخ تبیین می کردند و با همین فلسفه تاریخ ماتریالیسم بود که به تحلیل کل درگیری ها و جنگ های تاریخی را می پرداختند و حق و باطل را معین می کردند. به عنوان مثال، اگر در درگیری ها طبقه ای وابسته به شرائط فعلی بود می شد باطل تلقی می شد و اگر خواستار تحول شرائط بود طبقه پیش رو نام می گرفت که حق پنداشته می شد. این تحلیل ها بر مبنای فلسفه تاریخ توانسته بود یک انقلاب عظیم جهانی بوجود آورد و مبارزاتی را سازمان دهی و انجام دهند.

نگاه فلسفه تاریخ مارکسیسم از باب نمونه بیان شد، اساساً تمام تئوری هایی که تاریخ و تحولات آن را مادی تحلیل می کنند ملاک تکامل را رفاه و بهره مندی بیش تر از دنیا تلقی می کنند. به عنوان مثال «تافلر» در کتاب «موج سوم»

مراحل تاریخ را به سه دوره کشاورزی، صنعت و فراصنعت تحلیل می کنند که در دوره پایانی و - به اصطلاح - آرمانی تاریخ، بشر به وسیله ابزار الکترونی به اوج رفاه دست می یابد.

اما بر مبنای تعالیم آسمانی دین اسلام، نظام خلقت هم از بنیان مستند به خدای متعال است و هم تکاملی که در او اتفاق می افتد، سیر تکاملی آن مستند به ربوبیت الهی است. هم چنین انسان بر آمده از ماده و تکامل ماده نیست، بلکه ربوبیت الهی در مسیر تکامل، انسان را بر اساس هدفی مشخص آفریده است.

در تاریخ، درگیری، جنگ و تعارض وجود دارد، اما ریشه این جنگ آن گونه که مارکسیست ها می گویند، طبقات اقتصادی یا عوامل دیگر نیست بلکه جایگاه اصلی درگیری در تاریخ درگیری بین طاعت و عصیان است. دو قطب مؤمنین و کفار در تاریخ وجود دارد؛ مؤمنین دنبال همکاری و تعاون و توسعه بندگی خدا و کفار در پی توسعه همکاری و تعاون در توسعه دنیاپرستی هستند. بنابراین، اساس و منشاء درگیری ها و تنازع ها دو جهت گیری تاریخی حق و باطل است. این نکته از تفاوت های مهم تحلیل فلسفه تاریخ مارکسیستی و فلسفه تاریخ اسلامی است.

تعریف مراحل تکامل تاریخ به مراتب «قرب به خداوند» و «ظهور ولایت الهی» بر محور اولیای الهی

نکته محوری ای که در تفاوت نگاه ما به تاریخ با نگاه فلسفه تاریخ مادی مطرح است، این است که طبق نگاه دینی، مراحل تکامل تاریخ بشری بر اساس قرب به خدای متعال است و به میزانی که جامعه بشری به سمت قرب الهی حرکت می کند و زمینه قرب و تقرب به خدای متعال، بیش تر تحقق پیدا می کند، به همان میزان به کمال می رسد. در این سیر تکاملی مرحله کمال نهائی تاریخ تحقق عالی قرب به سوی خدای متعال است. کامل ترین مرحله تاریخ مرحله ای است که در آن مرحله جامعه بشری بیش از مراحل قبل به عبودیت الهی نزدیک تر شده باشد. به میزانی که بندگی خدای متعال و پرستش خدای متعال در زوایای حیات فرد و جامعه جریان پیدا کند. پس، تکامل تاریخ، تابع معیشت اقتصادی انسان نیست که وقتی معیشت اقتصادی انسان پیچیده تر شود و طبقات مادی افزایش پیدا کند، تاریخ به سمت کمال خودش رسیده باشد. معیار تکامل تاریخ، پیچیده تر شدن حیات مادی انسان و توسعه در تمدن مادی نیست و این گونه نیست که مراحل تکامل تاریخ با تکامل ابزار اقتصادی شکل بگیرد، مثلاً وقتی بیل و گاواهن پیدا شد، تاریخ وارد مرحله جدیدی از کمال خودش شود! و یا وقتی گاواهن به تراکتور یا ماشین های الکترونیکی تبدیل گردید، تاریخ به کمال خود نزدیک تر شده باشد! همه نگاه هایی که مبتنی بر فلسفه های تاریخ مادی است تکامل تاریخ را در تکامل معیشت مادی انسان، تمتع و التذاذ بیش تر انسان از زندگی مادی خود می دانند، اما در نگاه اسلامی و شیعی، سیر تاریخ به طرف کمال با پیدایش بستر تقرب به سوی خدای متعال فراهم می شود. این تقرب، به خدای متعال تنها از طریق ولایت ائمه معصومین (ع) ممکن است و هر چه جامعه جهانی قابلیت بیش تری برای پذیرش ولایت الهیه و جریان ولایت ائمه اطهار (ع) پیدا کند به کمال خود نزدیک تر خواهد شد.

طبیعتاً بر اساس این نگاه به معیار تکامل تاریخ، مراحل تکامل تاریخ هم با بعثت انبیاء اولو العزم (ع) شکل می‌گیرد. به عبارت دیگر، سرحلقه های تکامل تاریخ با بعثت انبیاء اولو العزم (ع)، تکامل ادیان و با تکامل وحی و هدایت الهی شکل می‌گیرد که با ظهور اسلام، تاریخ وارد مرحله جدیدی از تکامل خودش می‌شود و سپس عصر ظهور که جامعه آرمانی بشریت است و جامعه ای است که انبیاء الهی (ع) از روز اول به او وعده می‌دادند. جامعه موعود انبیاء، جامعه - به اصطلاح - بی طبقه مارکسیستی و امثال آن نیست، بلکه جامعه ای است که در آن، خلافت و ولایت الهی ظهور پیدا می‌کند. و پذیرش بیش تری نسبت به ولایت الهیه در جامعه انسانی واقع می‌گردد. بنابراین تحلیل از هستی و نظام خلقت و سیر آن به طرف کمال و تحلیل از انسان و نقش او در تکامل تاریخ، در نگاه اسلامی با نگاه فلسفه تاریخ مادی، تفاوت های جدی دارد.

4- مرحله پایانی تاریخ

حال که بحث به این جا رسید بهتر است درباره مرحله پایانی تکامل تاریخ، بیش تر سخن بگوییم. تاریخ دارای سرفصل های مختلفی است که در هر سرفصل، تاریخ وارد مرحله جدید و متفاوتی می‌شود و همان گونه که سابقاً ذکر شد شاخصه این تحول هم ظهور ولایت خداوند و حضرات معصومین (ع) است و در هریک از این ادوار تاریخی، سنخ ابتلائات بشر متفاوت است. پایان تاریخ را می‌توان از مهم ترین سرفصل های تکامل تاریخ دانست که ولایت الهیه در آن جا ظاهر می‌شود.

□ اکثر مکاتبی که در زمینه فلسفه تاریخ بحث کرده اند، اعم از مکاتب غربی و شرقی و مکاتب قدیم و جدید، به نوعی از فرجام تاریخ یا انسان واپسین و جهان آینده سخن گفته اند و انسان و جهان را در نقطه کمال تاریخ توصیف کرده اند. حال این پرسش مطرح است که در فلسفه تاریخ اسلامی، انسان و جهان آینده چه ویژگی هایی دارد و تفاوت آن با انسان و جهان مطلوبی که دیگر مکاتب به تصویر می‌کشند چیست؟

در نگاه اسلامی و شیعی، این مرحله، با ظهور حضرت ولی عصر (عج) آغاز می‌گردد. مشیت بالغه الهی که حاکم بر تاریخ است، به این تعلق گرفته که جریان ولایت الهیه در تاریخ اعمال شود و جبهه مؤمنین تحت ولایت الهی به پیروزی و غلبه مطلق برسند. این وعده ای است که خدای متعال به عبادش داده است: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» (12) و یا «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» (13) که به تعبیر روایت شریفه منظور از مستضعفین، ائمه (ع) هستند که مردم آنها را کوچک شمرده اند. (14)

تعالی انسان در پرتو تجلی همه جانبه «ولایت الهیه» در عصر ظهور

□ اگر پذیرفتیم که همواره در طول تاریخ، دو جریان حق و باطل و ایمان و کفر وجود داشته است و پذیرفتیم که غلبه در نهایت با جبهه حق و جریان ایمان است، سرانجام تاریخ نیز ظهور «ولایت الهی» در سراسر جهان می‌باشد که از آن به «عصر ظهور» تعبیر می‌شود. از برخی روایات استفاده می‌شود که بعد از عصر ظهور، در یک دوران

طولانی، حکومت حق بر محور ولایت انبیا و اولیاء (ع) به خصوص انوار پاک معصومین (ع) محقق خواهد شد که همان عصر رجعت است.

عصر ظهور به این معنا است که ظهور ولایت الهیه در عالم و ختم ولایت ابلیس و پایان غلبه ظاهری دولت باطل در این عصر روی می دهد و بندگی خدا در همه عرصه های حیات بشر، جاری و متجلی می گردد. آرمان ها و اراده انسان در جامعه موعود با آرمان ها و اراده انسانی که در جامعه باطل زندگی می کند متفاوت است.

در دستگاه باطل، انسان به سطح ابعاد ظاهری تنزل داده می شود و به موجودی تبدیل می شود که محدود در عالم خاک، و گرفتار تمنیات و تمایلات نفسانی خویش است و همه تلاش او آن است که در این بعد از وجود خود به اوج لذت برسد. آرمان هایی که در جبهه باطل دنبال می شود - اگر چه نام آن را رفاه و توسعه می گذارند - همه در محدوده جنبه های دنیایی انسان است و همه خواسته های آنها در دنیای پر از رفاه و امنیت و آزادی مادی خلاصه می شود، اما در جامعه آرمانی انبیا و اولیاء الهی (ع) حتی تعاریف هم تغییر می کنند؛ یعنی انسان گرچه ممکن است دنبال لذت باشد ولی این لذت چیزی جز لذت عبودیت نیست، و مصداق این فرمایش می شود که: «استغفرک من کلّ لذّة بغیر ذکرک و من کلّ سرور بغیر قربک و من کلّ راحة بغیر انسک و من کلّ شغل بغیر طاعتک» (15) انسانی که لذتش در ذکر، سرورش در قرب حق و راحتی اش در انس با خداوند متعال خلاصه می شود، همه حرکاتش بر مبنای فرمان الهی خواهد بود؛ آن چه او را به حرکت درمی آورد چیزی جز خواست خدا نیست و لذا غرق در مشیت الهی می شود. او عبدی است که همه شئون دیگر او فرع بر عبودیت می باشد.

در واقع، انسانی که انبیا (ع) تربیت می کنند غیر از انسانی است که مکاتب مادی تربیت می کنند؛ زیرا این مکاتب می خواهند انسانی در حد طبیعت تربیت کنند که به ابتهاجات مادی برسد و آرمان هایی هم که برای او تعریف می کنند همه در حد دنیاست، ولی انبیای الهی (ع) می خواهند انسان را به مرز عبودیت برسانند.

تکامل «نیاز و ارضاء» بر محور «ولایت ولی الهی»»

هر گاه از خصوصیات عصر ظهور سخن به میان می آید به روایت هایی اشاره می شود که در آنها از گسترش مظاهر رفاه مادی انسان و توسعه نعمت های ظاهری، از جمله افزایش محصولات کشاورزی، دامپروری، فراوانی نعمت و ثروت، از بین رفتن فقر و تنگ دستی و... سخن گفته است، اما همه تفاوت عصر ظهور با اعصار پیش از آن در همین گسترش رفاه مادی و آسایش انسان ها و فراوانی مال و ثروت خلاصه نمی شود؟ در این عصر، تحول ماهوی و جوهری رخ می دهد که ارزش آن را دارد که بشر قرن ها برای تحقق آن انتظار بکشد و برای رسیدن به آن سختی های فراوانی را تحمل کند.

در این که نعم ظاهری و رفاه مادی در عصر ظهور گسترش پیدا می کند تردیدی نیست هم چنان که این امر در بهشت نیز اتفاق می افتد، اما همان گونه که تنعم اولیای الهی و مؤمنان در بهشت، با تنعم اهل دنیا در دنیا حتی از لحاظ کمی و ظاهری قابل مقایسه نیست، تنعم مؤمنان در عصر ظهور هم - که به تعبیری مرتبه ای از مراتب بهشت

است که در دنیا تجلی پیدا می کند- با تنعم آنان در قبل از ظهور، قابل مقایسه نیست؛ چرا که بهشت هم چیزی جز مراتب ولایت خداوند متعال نیست.

می خواهیم بگوییم اگر چه در عصر ظهور، نعم مادی در دار دنیا گسترش پیدا می کنند، ولی اصلی ترین مسئله این است که مفهوم نیاز و ارضا در این عصر تغییر می یابد. گاهی گسترش نیاز و ارضا بر محور استکبار و شیطنت صورت می گیرد و گاهی هم توسعه نیاز و ارضاء بر محور عبودیت رخ می دهد که در این جا گسترش نیاز و ارضاء به مفهوم میل به قرب و عبودیت است. در این صورت اساساً التذاز از ولایت الهیه است؛ یعنی باطن لذت چیزی جز ابتهاج به ولایت نیست. انسان اهل گناه، مبتهج به ولایت ابلیس و ابتهاج ظلمانی، تاریک و پست است، اما ابتهاج مؤمنین متناسب با گسترش ولایت ولی الله الاعظم است که همان ولایت الله است. به بیان دیگر، ابتهاج اینها نورانی است و ابتهاج به رحمت است؛ زیرا با هر فعلی از افعالشان به ولی خدا تولی پیدا می کنند و نورانیت ولی خدا در آنها واقع می شود. خلاصه این که در عصر ظهور، مفهوم لذت، مفهوم نیاز، مفهوم کمال، و مفهوم ابتهاج تغییر می کند و بسترهای آن نیز متفاوت می شود.

وقتی ولایت ولی خدا ظهور و تجلی پیدا کند بین اراده های انسانی و طبیعت، هم آهنگی واقع می شود و طبیعت، نعمت های خود را در اختیار مؤمنین قرار می دهد. در این عصر به دنبال جریان ولایت ولی الله در قلوب انسان ها، افراد به اسماء تصرفی دست پیدا می کنند که اکنون در اختیار بشر قرار ندارد و گاهی اوقات از آنها به علوم باطنی تعبیر می شود، انسان ها براساس این علوم باطنی به لایه های عمیق تری از عالم مسلط می شوند، نفوذ اراده آنها تا اعماق طبیعت پیش می رود و امکان تنعم و دست رسی به نعم باطنی هستی در همین عالم فراهم می شود. آنها در ابتهاج و تنعم، غرق در ولی خدا هستند، و متناسب با مشیت خداوند عمل می کنند و تخلف نمی کنند تا بخواهند به لذت های شهوانی برسند؛ حتی لذت حلال آنها متفاوت با لذت حلال دیگران است.

در آن عصر، عقول کامل می شود، علوم باطنی و شهود و مکاشفه عمومی گسترش پیدا می کند و به نظر می آید که برای همه شیعیان حضرت (عج) قابل دست رسی می شود. این عصر، عصر جریان معارف ربانی و ملکوتی ولی خدا در قلوب و رسیدن به مراتب جدیدی از روح حیات و نورانیت است.

تهذیب همه مناسبات و روابط اجتماعی در عصر ظهور

ایمان و ولایت در عصر ظهور در همه ابعاد حیات اجتماعی ظهور پیدا می کند. این گونه نیست که انسان ها فقط در جلوه های باطنی شان عبد باشند، اما در حیات دنیایی خود به دنبال مطامع شخصی باشند. آهنگ همه حیات بشریت در عصر ظهور، آهنگ عبودیت است و مصداق این سخن امیر مؤمنان علی(ع): «حتی تکنون أعمالی و أوردای کلها وردا واحدا و حالی فی خدمتک سرمداً» (16) می گردد. در آن عصر، ارتباطات اجتماعی و پرستش اجتماعی هم ملکوتی می شود و نه فقط افراد و آحاد جامعه تهذیب می شوند، بلکه روابط اجتماعی و ارتباطات های آنها هم تهذیب خواهد شد؛ یعنی اخلاق اجتماعی هم ملکوتی شده و همه مناسبات بر محور تقوا و در بستر رشد و تقرب قرار می گیرد.

در مدیریت مادی، مناسبات اجتماعی اخلاق رذیله را رشد می دهند؛ حتی در یک کارخانه، به نحوی است که حرص، حسد و استکبار ایجاد می کنند. این روابط سازمانی ناسالم و روحیه استکبار در افراد طبقه بالا، موجب پدید آمدن دنائت و حسد در افراد طبقه پایین می شود، ولی روابط در دستگاه مدیریتی حق، حب و تقوا ایجاد می کند؛ همه رابطه ها، بر مدار تقوی قرار می گیرد؛ یعنی همه ارتباطات بر بستر محبت به خدا شکل می گیرد و همه روابط اجتماعی به بستر قرب تبدیل می شود و هیچ چیز در آن جا نباید بستر پرستش دنیا باشد.

احیای «عدالت» در عصر ظهور و تعریف آن به تناسبات ولایت خداوند متعال

یکی از نکاتی که توجه به آن در تحلیل درست پدیده ظهور و حرکت امام عصر(عج) نقش بسیار مهمی دارد، مسئله «عدالت گستری» آن حضرت است. گسترش قسط و عدالت، محور اصلی همه روایاتی است که در مورد تحولات عصر ظهور وارد شده است. حال این پرسش مطرح است که گسترش عدالت چه ارتباطی با تحول و تکامل انسان دارد و در این زمینه چه نقشی ایفا می کند؟

انسان در بستر پرورش فردی و اجتماعی خود، به تدریج تلقی اش از عدالت تغییر می کند؛ یعنی اگر تحت ولایت ابلیس قرار گرفت، ابلیس معنای عدالت را هم در نگاه او تغییر می دهد؛ به گونه ای که مناسبات جائزانه را عادلانه و مناسبات عادلانه را جائزانه ببیند؛ در این صورت انسان به جایی می رسد که منکر را معروف و معروف را منکر می پندارد. براساس روایات، این اتفاق در آخرالزمان واقع می شود و بشر به نقطه ای می رسد که زیبایی شناسی اش تغییر می یابد. در واقع، ابلیس به دنبال این است که زیبایی شناسی انسان و جهت اراده او را به سمت دنیا و پرستش نفس تغییر دهد. اگر چنین اتفاقی افتاد تلقی انسان ها از عدالت در مناسبات اجتماعی، تلقی واحدی نخواهد بود؛ عده ای مناسباتی را عادلانه و عده ای دیگر همان مناسبات را جائزانه می دانند.

نکته دیگر این که «عدل» -که گرایش به آن در فطرت انسان ها قرار داده شده است- چیزی جز تناسبات ولایت الهیه نیست. هرچند گفته می شود حسن و قبح ذاتی است اما این گونه نیست که ذاتی در مقابل ولایت خداوند متعال و تناسبات او فرض کنیم و بگوییم حسن و قبح آن جاست و این حسن و قبح، قانون اساسی است که خدا هم به آن ملزم است! حسن و قبح به تبع ولایت خدا تعریف می شود؛ در واقع جریان ولایت خداوند مناسبات خاص خود را دارد که همان حسن است.

ولایتی که از سوی خداوند بر مؤمنین واقع می شود (اللّه ولی الذین آمنوا)، در ادامه به ولایت نبی اکرم(ص) و ائمه معصومین(ع) می رسد. تناسبات این ولایت، همان عدل است. شریعت هم تناسبات این ولایت را در ابعاد مختلف حیات بیان می کند؛ بنابراین تحقق شریعت چیزی جز تحقق همه جانبه ولایت ولی اللّه در همه شئون حیات نیست. اگر جامعه ای با تولی به ولایت اللّه به کمال رسید و زمینه جریان ولایت ولی خدا در همه زوایای آن محقق شد، عدل محقق می شود. جور از آن جایی آغاز می شود که بشر از ولایت خدا خارج می شود، هم چنان که شرّ از آن جایی آغاز می شود که مخلوقات از عبودیت خارج می شوند. آن گاه که بنده از ولایت خدا خارج می شود، مناسبات جائزانه آغاز می شود؛ چه در رابطه انسان با خودش و چه در رابطه با غیرخودش؛ هم چون طبیعت،

حیوانات و انسان های دیگر. اساس ظلم، خروج از ولایت است و اگر انسان ها تحت ولایت ولی خدا باشند هرگز ظلم نمی کنند.

در واقع شرّ آخرالزمان - که بدترین شرّ است - شرّی است که در آن معروف، منکر و ظلم، عدل شده است و این وقتی است که ترازوها تغییر کرده، زیبایی شناسی ها عوض شده و اراده ها در آخرین حد از انحراف و انحطاط قرار گرفته اند و تاریکی مطلق حاکم شده است. در تاریکی مطلق، خشت جای طلا را می گیرد. اساساً ترازوهای بشر در تاریکی عوض می شود. حضرت (عج) ابتدا ترازوها را اصلاح می کنند تا عدل بیرونی نمودار شود. منظور این است که اصلاح بینش ها، ترازوها، میزان ها و شاغول ها بر محور ولایت، اصلی ترین تحولی است که در عصر ظهور اتفاق می افتد. به تعبیری میزان عدل، خود ولیّ خداست و در عرض ولیّ خدا ترازوی دیگری نداریم که حضرت را با آن، بسنجیم. حضرت مهدی (عج) هم که برای تحقق عدل می آیند ابتدا، ترازوها را اصلاح می کنند، تا مفهوم درست عدل مشخص شود؛ نه این که با همان ترازوی جائزانه وزن کنند و عدل را محقق سازند. پیداست که آن چه از عدل در عصر ظهور فهمیده می شود حتی در جلوه اقتصادی اش هم مثل عدل مادی نیست. تناسبات عادلانه اقتصادی در پایان تاریخ، تناسباتی است که همه تنعمات بشر، حتی در عرصه حیات اقتصادی، بر محور ولایت ولیّ الله تعریف شود.

پی نوشت ها:

1)سوره مبارکه طه آیه 50

2)سوره مبارکه حشر آیه 14

3)سوره مبارکه زخرف آیه 33

4)سوره مبارکه طه آیه 70

5)سوره مبارکه طه آیه 72

6)کافی جلد 8 صفحه 242

7)زیارت جامعه کبیره

8)سوره مبارکه اعراف آیه 172

...» (9)قلت لأبی عبد الله علیه السلام بمّ صار علی ابن اُبی طالب علیه السلام قسیم الجنة و النار؟ قال: لأن حبه إیمان و بغضه کفر و إنما خلقت الجنة لأهل الإیمان و خلقت النار لأهل الکفر فهو علیه السلام قسیم الجنة و النار لهذه العلة و الجنة لا يدخلها إلا أهل محبته و النار لا يدخلها إلا أهل بغضه...» (تفسیر الصافی، ج 1، ص 28)

10)سوره مبارکه بقره آیه 257

« (11) عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عَيْسَى عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْعَبْدِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) إِنِّي أَخَالَطُ النَّاسَ فَيَكْثُرُ عَجَبِي مِنْ أَقْوَامٍ لَا يَتَوَلَّوْنَكُمْ وَ يَتَوَلَّوْنَ فَلَانًا وَ فَلَانًا لَهُمْ أَمَانَةٌ وَ صَدَقٌ وَ وَفَاءٌ وَ أَقْوَامٌ يَتَوَلَّوْنَكُمْ لَيْسَ لَهُمْ تِلْكَ الْأَمَانَةُ وَ لَا الْوَفَاءُ وَ الصَّدَقُ قَالَ فَاسْتَوَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) جَالِسًا فَأَقْبَلَ عَلَيَّ كَالغَضْبَانِ ثُمَّ قَالَ لَا دِينَ لِمَنْ دَانَ اللَّهُ بِوَلَايَةِ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَ لَا عَتَبَ عَلَيَّ مِنْ دَانَ بِوَلَايَةِ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ قُلْتُ لَا دِينَ لِأَوْلَيْكَ وَ لَا عَتَبَ عَلَيَّ هَؤُلَاءِ قَالَ نَعَمْ لَا دِينَ لِأَوْلَيْكَ وَ لَا عَتَبَ عَلَيَّ هَؤُلَاءِ ثُمَّ قَالَ أَلَا تَسْمَعُ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ يَعْنِي مِنَ الظُّلُمَاتِ الذُّنُوبِ إِلَى نُورِ التَّوْبَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ لِوَلَايَتِهِمْ كُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ وَ قَالَ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ إِنَّمَا عَنَى بِهَذَا أَنَّهُمْ كَانُوا عَلَى نُورِ الْإِسْلَامِ فَلَمَّا أَنْ تَوَلَّوْا كُلَّ إِمَامٍ جَائِرٍ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ خَرَجُوا بِوَلَايَتِهِمْ إِيَّاهُ مِنْ نُورِ الْإِسْلَامِ إِلَى ظُلُمَاتِ الْكُفْرِ فَأَوْجَبَ اللَّهُ لَهُمُ النَّارَ مَعَ الْكُفَّارِ فِ أَوْلَيْكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ». (الكافي، ج 1، باب فيمن دان الله عز و جل بغير إمام من الله جل جلاله ص: 376).

(12) سورة مبارکه انبياء آيه 105

(13) سورة مبارکه قصص آيه 5

« (14) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ غَنَمٍ بْنِ حَكِيمٍ قَالَ حَدَّثَنَا شَرِيحُ بْنُ مَسْلَمَةَ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ يُوسُفَ عَنْ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ الْأَعَشَى الثَّقَفِيِّ عَنْ أَبِي صَادِقٍ قَالَ : قَالَ عَلِيُّ (ع) : هِيَ لَنَا أَوْ فِينَا هَذِهِ الْآيَةُ - وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوْا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» (أمالى الصدوق، ص 479)

(15) مناجات خمسة عشر

(16) دعای کمیل